



رقص آتش و جان بی قرار «امیرمختار کریمپور شیرازی»
 «ما سوگند خورده ایم که تا پای جان از حقوق این گرسنگان و برهنگان در مقابله با سرنیزه و قلدری، بی باکانه، دفاع کنیم.»
فریبا مرزبان
 ادعانامه:



در ۱۹ آذر ۱۳۳۰، تحصن وکلای اقلیت و مطبوعاتیان مخالف در مجلس، فرصت مناسبی به دست مخالفان داد تا از این سنگر، مصون از هرگونه تعرض برای اجرای توطئه ای خوفناک استفاده کنند. صحن مجلس، سرسرای پایین و راهروها، همه جا در اختیار متحصنین بود. مطبوعاتیان، به خصوص سید مهدی میراشرفی (۱) و عباس شاهنده (۲) با وکلای طرفدار دولت مشاجره داشتند که منجر به درگیری بین کشاورز صدر (۳) و میراشرفی شد. کشاورز صدر در این جریان مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفت.

اعتراض وکلای اکثریت به این اعمال مدیران جراید متحصن، سبب شد که جلسه خصوصی برای بررسی موضوع و به طور کلی رویدادهای چند روز تشکیل شود. جمال امامی (۴) با همراهی سردار فاخر، موفق شد به جای تماشاجی، در تمام لژهای مجلس، به نام مهدی اتابکی که همواره از طرفداران و همکاران نزدیک راست گرایان و درباریان بود، قبل از تشکیل جلسه، درهای ورودی تماشاجیان را باز کرد و چاقوکشان، همه لژها را اشغال کردند. مدیران و اعضای تحریریه روزنامه هایی که در حال تحصن بودند نیز، در لژهای مطبوعات اجتماع کردند، بطوری که حتی برای چند خبرنگار دائمی مطبوعات هم جایی باقی نمانده بود.

جمال امامی پیشاپیش گروه اقلیت بود و چاقوکشها به محض ورود او فریاد زنده باد جمال امامی، زنده باد اقلیت، مرگ بر دکتور محمد مصدق توام با کف زدن شدید آغاز شد. این تظاهرات آنقدر ادامه پیدا کرد تا «کریمپور» شیرازی خطاب به امامی گفت: «مگر شما نبودید که با تظاهرات تماشاجیان در مجلس مخالفت می کردید حالا...» دیگر مهلت به کریمپور شیرازی داده نشد و مدیران جراید متحصن و چاقوکشان در لژ مطبوعات به وی حمله کردند. و برق چاقوی ضامن دار، کریمپور را از لژ مطبوعات به لژ سیاسی فراری داد ولی مهاجمین او را رها نکردند. کریمپور در وسط تالار جلسه علنی مورد ضرب و شتم گروهی از افراد اقلیت چون پیراسته (۵) و عبدالصاحب صفائی (۶) و دیگران قرار گرفت. در مقابل رفتارهای عبدالصاحب صفائی روزنامه باختر امروز می نویسد: «عبدالصاحب» بخدمتگذاری صاحب مشغول است. (۷)

چاقوکشان از همه سو فریاد می کشیدند و وکلا به سرعت تالار را ترک می کردند. کریمپور مجروح و مصدوم به بیمارستان اعزام شد. چاقوکشها عربده می کشیدند و به دکتور مصدق ناسزا می گفتند. از طرفی هزاران نفر که در میدان بهارستان اجتماع کرده بودند از جریان زد و خورد در مجلس آگاه شدند. جمعیت خشمناک صف پلیس را شکافته به طرف در بزرگ مجلس هجوم آوردند. بیم هر نوع درگیری وجود داشت. حسین مکی فوراً خود را به جلوی در مجلس رساند و جمعیت خشمگین را مطلع ساخت که جان مصدق و یاران در خطر نیست.

اما مردم خواستار تحویل گرفتن چاقوکشان بودند. محاصره چاقوکشان از طرف مردم، اوضاع را دگرگون کرد. آنان از ترس جان از در فرعی سمت شمال کاخ وارد باغ شدند و با دستور دکتور مصدق و دخالت پلیس از معرکه جان سالم به در بردند. و خبرنگاران در صحن مجلس، در حالیکه مصدوم و مجروح شده بودند به انتظار ماندند و توطئه ظاهراً خنثی شده بود و اعضاء دولت و یارانشان از خطر چاقوکشان مصون ماندند.

امیر مختار کریم پور شیرازی که در آن روز مورد حمله شعبان بی مخ قرار گرفته بود از یاران دکتور مصدق و نهضت ملی بود. او شاعر، روزنامه نگار و هوادار ملی شدن صنعت نفت ایران در ۴ بهمن ۱۲۹۹ خورشیدی در مجدآباد در اطراف استهبان در نزدیکی شهر فسا مرکز استان فارس متولد شد.

امیر مختار کریمپور شیرازی که در شعر "شورش" تخلص کرده، فرزند امیر قدمعلی از روستائیان خوش نام و مادرش «گل صنم» نام داشت و از دودمان کریم خان زند است که در روستای مجد آباد، از روستاهای اطراف فسا در یک خانواده ی روستایی به دنیا آمده بود. از آنجا که خانواده اش نمی توانست هزینه تحصیل او را بپردازد، بناچار وارد مدرسه نظام شد.

اما پس از مدتی از آنجا بیرون آمد و وارد دانشکده حقوق شده و به دریافت لیسانس حقوق نایل آمد. وی از همان زمان به خبرنگاری روی آورد، در سال ۱۳۲۹، امتیاز روزنامه ی شورش را گرفت و چون در طول زندگی، طعم تلخ فقر و ستم را چشیده بود، وقتی وارد خدمات مطبوعاتی و روزنامه نگاری شد، قلمش در خدمت محرومان قرار گرفت و ضمن این که از هواداران دکتر محمد مصدق نخست وزیر بود، علیه دشمنان مردم و درباره دربار پهلوی مقالات تند و مهیجی می نوشت.

او در ابتدا همراه با گروه معروف به شیرازی ها (فریدون توللی، رسول پرویزی، انجوی شیرازی...) (۸) که در خاطرات آوانسیان نیز آمده ست، به حزب توده ایران پیوست و پس از آن، در سال های ۱۳۲۶-۱۳۲۷ از حزب کناره گرفت و به جبهه ملی که تازه در حال تشکیل بود پیوست.

کریمپور جوانی با ذوق، شاعر، پر انرژی و بسیار وطن پرست بود. او در سال ۱۳۲۹ که فعالیت جبهه ملی به رهبری دکتر محمد مصدق در اوج خود بود و شعار "صنعت نفت باید ملی شود." بر سینه هر جوان ایرانی می درخشیده ست، روزنامه شورش را منتشر می کرد. این روزنامه طرفداران فراوانی داشت.

کریمپور در شماره نخست شورش که به بزرگداشت «محمد مسعود» اختصاص داشت، به خط درشت نوشت: «من ملت ایران را به شورش دعوت می کنم.» (۹)

روزنامه شورش یادآور روزنامه "مرد امروز" بود، که به مدیریت روانشاد محمد مسعود با مقالات تند و آتشین خود، دربار و سرمایه داران داخلی را مورد حمله قرار می داد. این روزنامه طرفداران فراوانی در بین گروه های مختلف سیاسی داشت و در روزهای انتشارش شور و غوغائی در تهران برانگیخته می شد. کریم پور در صفحه اول «شورش» در زیر عکس خودش، که قلم در دست دارد و با قداره بندان و قمه کشها می جنگد، این کلام را نوشت: «ما سوگند خورده ایم که تا پای جان از حقوق این گرسنگان و برهنگان در مقابله با سرنیزه و قلدری، بی باکانه، دفاع کنیم.» (۱۰)

کریمپور با قلم تند و تیز خود قیام می کند و در برابر مقابله با ملی کردن صنعت نفت مردم را به انقلاب فرا می خواند و در سرمقاله اش فریاد می زند: «با کمال صراحت و مردانگی آشکارا و علنی فریاد می زنم که ای مردم اگر طالب سعادت و خوشی ایران و ایرانیان هستید، چاره منحصر بفرد فقط یک شورش و انقلاب خونین است. در صورتیکه از مرگ سرخ بترسید با روی سیاه در برابر کاخهای سفید سر بفلک کشیده از گرسنگی و بدبختی خواهید مرد. باید بین مرگ شرافتمندانه و زندگی ننگین، یکی را انتخاب کنید. من مرگ شرافتمندانه را هزار بار بر زندگی ننگین ترجیح می دهم و حاضر نیستم در بستر مذلت و پستی جان خود را حراست کنم. اگر شما هم از مردی و مردانگی و غیرت نشان دارید، بسم الله بفرمائید، این گوی و این میدان و گرنه بمانید و بنام زندگی اینقدر در این منجلاب مانند کرم بلولید تا با پستی و حقارت از گرسنگی جانتان بالا بیاید.»

کریمپور در مقاله ای دیگر که با این شعر شروع می شد در روزنامه شورش نوشت:
به نام نکو گر بمیرم رواست / مرا نام باید که تن مرگ راست

چون من پرده هایی را بالا می زنم که در زیر آن هزارها خیانت، هزارها فساد و هزارها بدبختی و بیچارگی نهفته است ... من جداً مصمم هستم که این مبارزه ی سرسخت و آشتی ناپذیر را تا سرحد مرگ شرافتمندانه ی سرخ که ایده آل و آرزوی دیرین من است، دیوانه وار دنبال کنم، من با وجدان خود قرار و مدارهایی گذاشته ام، من وظیفه دارم تمام لانه های زنبور را هر چقدر می خواهد خطرناک باشد ویران کرده و مردم را از شر آنان آگاه سازم. من کاملاً

در طی انتشار این سه شماره ی شورش خطر را پیش بینی و احساس می کنم و ناچار در مقدمه، شهادتین خود را ادا کرده ام. " کریمپور شیرازی بعد از سی ام تیر ۱۳۳۰ در روزنامه ی شورش معترضانه نوشت: "من نمی دانم مادر و خواهران و برادران شاه دیگر از جان مردم مفلوک و گرسنه و بی چیز چه می خواهند؟ سی سال تمام خون مردم را مانند زالو مکیدند، مردم بیگناه و شریف را در سیاهچال های زندان انداختند، املاک و اموال مردم را بزور از آنان گرفتند، ناموس دختران و زنان ملت را بزور لکه دار و آلوده ساختند، تمام دارایی و پول ملت را به بانکهای خارجی سپردند. شاه، شعبان بی مخ، عشقی، پری غفاری و دزدان دیگر از مردم محروم و گرسنه ایران چه می خواهند؟ و می سراید:

هزار مرتبه جای دریغ و آوخ هست / که شاه حامی چاقوکشان بی مخ هست
زنده یاد «محمدعلی سفری» که در آن زمان خبرنگار و در صحن ها حاضر بوده ست می نویسد: یکی از کسانی که در مقابل رزم آرا فریاد زدند مرده باد دیکتاتوری، امیرمختار کریمپور شیرازی بود به همراه عده ای از دانشجویان، فریاد زدند مرده باد دیکتاتوری، رزم آرا نخست وزیر مشروطه نیست، مرگ بر سیاست خارجی که دیکتاتور برای ما می تراشد. و در برابر آنها عده ای چاقوکش فریاد زدند زنده باد دیکتاتوری. (۱۱)
اشرف پهلوی از آغاز نخست وزیری دکتر مصدق سد راه اقدامات مردمگرایانه او بود و کریمپور در مورد اشرف پهلوی که در دست داشتن در توطئه های عوامل بیگانه علیه مصدق بد طولایی داشت، در روزنامه شورش مقاله ای نوشت و فشرده آن چنین ست:
"مردم می گویند اشرف چه حق دارد که در تمام شئون مملکت دخالت کرده و با مقدرات و حیثیت یک ملت کهنسال بازی کند. مردم می گویند این پولهایی را که اشرف بنام سازمان شاهنشاهی از مردم کور و کچل، تراخمی و بی سواد این مملکت فقیر و بدبخت می گیرد به چه مصرفی می رساند.

... مردم می گویند چرا خواهر شاه در امور قضائیه، مقننه و اجرائی این مملکت دخالت نا مشروع می کند. چرا خواهر شاه دادستان تهران را احضار کرده و نسبت به توقیف ملک افضلی جنایتکار و آدم کش اعتراض کرده و دستور تعویض بازپرس را می دهد.
چرا باید یک نفر مفتخور نالایق بنام همسری خواهر شاه دربار سلطنتی یک مملکت تاریخی را ملعبه عیاشی و خوش گذرانی خود قرار دهد... شاه اگر با طرد اشرف، فاطمه و احمد شفیق عرب و هیلر آمریکایی افکار عمومی را تسکین ندهد، عاصیان جان به لب آمده و کارد به استخوان رسیده، ناچار خواهند شد برای حفظ استقلال و آبروی ایران کاری بکنند که ملت قهرمان و بزرگ فرانسه با دربار و لوئی شانزدهم کردند. حال خود دانید با آتش و قهر و نفرت مردم."

انتشار این مقاله خشم دربار را برانگیخت و روزنامه شورش توقیف شد. کریم پور در مدت توقیف روزنامه تهران را ترک کرده بود او پس از بازگشت به تهران شماره ۷۲ «شورش» را در ۵ اردیبهشت ۳۲ منتشر کرد. انتشار «شورش» از آن پس نیز تا کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه یافت. آخرین شماره «شورش» (ش ۸۸) در ۲۴ مرداد ۳۲ - چهار روز پیش از کودتا - منتشر شد.

پس از توقیف شورش در ۱۳۳۱ نامه ی تهدید آمیزی برای کریمپور فرستاده شد که بعداً او متن نامه را در روزنامه شورش کلیشه کرد:

"...ای مدیر روزنامه شورش! بدان و آگاه باش که اگر دست از مبارزه با اشرف پهلوی بر نداری، عاقبت وخیمی در پیش داری، دیدی که چگونه محمد مسعود می خواست علیه ما مبارزه کند، به حیات او خاتمه دادیم و باز هم می گوئیم، اگر دست از مبارزه با ما بر نداری در همین روزها منتظر سرنوشت مسعود باش."

مدتی بعد معلوم شد این نامه از طرف افراد سیاسی مخالف او نوشته شده بوده که ارتباطی با دربار و حکومت نداشتند.

کریمپور شیرازی در تاریخ ۲۵ مرداد ماه در مورد فرار شاه چنین می نویسد: «نگذارید جاسوس به فلسطین فرار کند. در نتیجه شکستی که به شاه وارد آمد و در میان ملت حتی در بین طرفداران معدود خود مفتضح گردید قصد دارد خود را از سیاست که بویی از آن نبرده دور سازد، عجالتاً می خواهد مسافرتی به کشور اندونزی نماید پس از بازگشت از اندونزی کوشش خواهد کرد به عراق مسافرت کرده و در آنجا متوقف گردد. لیکن به موجب اطلاعاتی که از بغداد واصل شده ملت بیدار عراق و مراجع تقلید با رفتن وی مخالفند و اجازه نمی دهند چنین عنصر خائن و پستی که جز گردآوردن پول هنری ندارد به عراق بیاید لیکن انگلیس ها قصد دارند او را به فلسطین برده و برای روزهای آینده ذخیره نگه دارند.»

کریمپور شیرازی بخاطر حملات سنگینی که در روزنامه به دربار داشت، مدتی فراری بود؛ پس از آوارگی، دستگیر شد و پیش از آنکه رژیم به محاکمه اش بکشد، او را زنده زنده در آتش سوزاندند و مرگ وی را خودکشی اعلام کردند.

روایات متعددی از چگونگی مرگ دلخراش و محل دستگیری او نوشته شده است که در همه آنها از مرگ فجیح او سخن گفته می شود. شفیعی کدکنی می نویسد: در میهن ما، انسان های بزرگی زیسته اند که هر یک به خاطر رفاه و آزادی مردم وطنشان، با قلم و اندیشه به پیکار استبداد رفته و در آتش نامردمی ها سوخته اند. یکی از آنها امیر مختار کریمپور شیرازی، شاعر و مدیر شجاع و مبارز روزنامه ی شورش بود که جان خود را در ۳۵ سالگی در پای قلم و آرمانش از دست داد. (۱۲) غروب روز ۲۳ اسفند ۱۳۳۲ در میدان پادگان لشکر دو زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی، کریمپور شیرازی و بقیه قربانیان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود، مراسم چهارشنبه سوری شاهانه، که هم زمان با تولد رضاخان میرپنج شده بود با شرکت اشرف پهلوی (پرنسس مرگ) و علیرضا پهلوی (که مثل خواهرش اشرف در قساوت قلب مشهور بود) انجام گرفت.

اینان کریمپور را از زندان بیرون کشیدند، به دستور اشرف پیکرش را آلوده به نفت کردند مدتی او را به توهین و تمسخر گرفتند. پالانی بر کول وی نهادند و دستور دادند با چهار دست و پا راه برود. با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز کردند. زندانی به هر سو می دوید و فریاد می زد شعله آتش همه بدن او را فرا گرفته بود و تماشاگران قهقهه سر داده بودند. فردای آن روز او را در حالی که دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود، به بیمارستان ارتش منتقل کردند. در آنجا، تمام توان خود را در گلو جمع کرد و فریاد زد: والاحضرت اشرف مرا کشت! اما دکتر ایادی - پزشک مخصوص - با تمسخر گفت: دیوانه است، هذیان می گوید. فردای آن شب، از افراد بیرون زندان کسی ندانست که آن شب، در زندان لشکر دو زرهی چه گذشته است. تنها همین را فهمیدند که روزنامه های تهران خبر از آتش گرفتن کریمپور شیرازی دادند. (۱۳)

در کتاب این سه زن شرح می دهد که اشرف پهلوی همراه سرهنگ زیبایی و گروهبان ساقی در دفتر زندان بود که کریم پور را آوردند. او سیلی محکمی از اشرف دریافت کرد. زبانش باز شد. در لباس ژولیده زندان با آن خانم عطرزده و شیک معارضه می کرد. او را آتش زدند و مستحق گلوله ندانستند. (۱۴)

شعبان جعفری سردسته اوباش هوادار سلطنت در عصر مشروطیت و کودتای ننگین مرداد ماه ۱۳۳۲، پیرامون چگونگی به قتل رساندن وی می گوید: این جور که ما اون موقع شنفتیم، اینو دوباره می گیرن و در لشکر ۲ زرهی میندازنش زندان. اونم یه آدم دهن لقی بود و به همه فحش می داد و سر و صدا می کرد. اون وقت برای این که تنبیهش کنن، روزا از تو زندان می آوردنش بیرون. سربازا یه پالون می داشتن روش. یه سیخونکم بهش می زدن. یه نفرم

سوارش می‌کردن. بعد تو زندان مجرّد بود گویا... گویا تو همون زندون از بین می‌برنش دیگه. لحاف محاف میدازن تو سلولش. نفت روش می‌ریزن و آتیشش می‌زنن. محل دفن او روشن نیست و احتمال داده می‌شود که در گورستان مسگرآباد توسط ماموران دفن شده باشد. (۱۵)

مطالب بسیاری در باره چگونگی مرگ کریمپور نوشته شده است و همه تاکید بر زنده سوزاندن او توسط جنایت کاران و فاسدان در خاندان پهلوی دارند. چهره سوخته او در عکس های به جای مانده در پزشکی قانونی مرکز، دلیلی ست بر مدعا.

حسین مکی وکیل اول تهران در دوره هفدهم مجلس شورای ملی که قبل و بعد از کودتا با شاه و دربار رابطه داشت از خاطرات خود می‌گوید: «... گفتم شهرت دارد که کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را که در لشکر دو زرهی زندانی بوده نخست به چوبه ای بسته اند و با تلمبه امشی بنزین بر او پاشیده و آتش زده اند و سپس با شلیک گلوله ای به مغزش او را کشته اند و با آنکه مردم دل خوشی از او نداشتند مع هذا طرز قتل و چگونگی چندی او را آن تولید تنفر کرده است و می‌گویند اعلیحضرت خواسته است از او انتقام بگیرد!...» (۱۶)

حسین شاه حسینی از اعضای نهضت ملی و عضو هیات امنای قلعه احمدآباد در مورد کریم پور شیرازی می‌نویسد: «مصدق واقعاً عارفانه او را دوست داشت. در ۲۶ مرداد ۳۲ به لحاظ مقالات تندى که علیه شاه نوشته بود، دولت دستور توقیف شورش را داده بود ولی ذره‌ای علاقه و ارادتش نسبت به او کاسته نشد.» در برخی مطالب مخالفان کودتای ننگین نوشته شده است که «میزان شکنجه‌هایی که بر وی اعمال گردید از آنچه بر تمام زندانیان دیگر رفت شدیدتر و دردناکتر بود تا جایکه در مدت ۶ ماه موهایش سفید شد. یکی از شکنجه‌های رایج گذاشتن پالان خر بر روی وی توسط سربازان و وادار کردن او به راه رفتن و ادرار کردن بر روی وی بود.

محمدعلی سفری گزارش می‌دهد: شورش در دوران حکومت ملی دکتر مصدق، در واقع افشاگر بسیاری از توطئه های ضد مردمی درباریان و کارشکنان نهضت ملی بود و کریمپور برآستی جان خودش را بر سر افشای توطئه گران گذاشت. (۱۷)

کریمپور با انتشار سروده های انقلابی ش در روزنامه شورش مردم را به برپایی انقلاب تشویق می‌کرد و انقلاب را تنها راه حل و گزینه موجود و راه نجات کشور از استبداد می‌دید:

انجمن در مجلس شورا ندارد حاصلی / انجمن بایست کردن در سرای انقلاب
ترس دولت، ملت بیچاره را از پا فکند / نقشه ای باید کشیدن از برای انقلاب
داروی صبر و شکیبایی نمی بخشد اثر / درد ما را نیست درمان جز دواى انقلاب
کاخ این خونخوارگان را واژگون بایست کرد / ریختن باید زنو از خون بنای انقلاب

مطمئناً خواست کریمپور از برپایی انقلاب و نیاز به انقلاب در جامعه، انقلابی مشابه انقلاب شکست خورده ۱۳۵۷ و انقلاب مشروطه نبوده است؛ در ذهن امیرمختار کریمپور شیرازی «انقلابی رهایی بخش و عدالت خواهانه» مطرح و از اهمیت بسزا برخوردار بوده است.

پس از مرگ او فرماندار نظامی سعی داشت که از انعکاس خبر سوزاندن کریمپور در جامعه ملت‌هت آن روز جلو بگیرد از همین رو مطبوعات اجازه نداشتند در این باره، خبری را منتشر کنند و افراد هم اجازه نداشتند خبر را بنویسند؛ اما بازداشت و مرگ فجیع او دهان به دهان میان همکاران و دیگر آزادیخواهان منتقل می‌شد. و حتی کودتاچیان شایعه انداخته بودند که برای رهایی از شکنجه و زندان دست به خودکشی زده بوده است. اما خبر منتشر شده در ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۲ گمانه زنی ها و حدس ها را کنار زد و واقعیت از پرده ابهام بیرون آمد. حکومت در مقابل اذهان عمومی قرار گرفته بود و به ناچار اقدام به انتشار خبری جعلی کرد، در روزنامه کیهان شماره ۳۲۳۵ نوشتند: «امروز مقامات انتظامی اطلاع دادند که دیشب کریمپور شیرازی که در مرکز ۲ زرهی در مجاور زندان آقای دکتر محمد مصدق بازداشت می‌باشد، قصد فرار داشت و خود را آتش زد ... وی را که بیش از دوسوم بدنش سوخته بود

امروز صبح به بیمارستان شماره یک ارتش برده و در اتاقی که مجاور دکتر فاطمی، که از دیشب به آنجا منتقل شده، بستری نمودند...» در صفحات اول و دوم شرح مفصلی از این آتش سوزی را داده بود. کیهان در این شماره، از زبان تیمسار سرتیپ بختیار، فرماندار نظامی و فرمانده لشکر دوزرهی نوشت: «... مقارن ساعت ۹ دیشب.. کریم پور پیراهن خود را درآورده و آن را به وسیله نفت بخاری نفتی کاملاً آلوده می نماید. در اولین لحظه که نگهبان در اتاق را گشود کهنه را به وسیله کبریت آتش زد و به طرف نگهبان پرتاب و سپس اقدام به فرار کرد ولی بر اثر دستپاچه شدن نگهبان کهنه که به کلاه کاسک او گیر کرده بود به صورت کریم پور افتاد و در حالی که يك قسمت از بدنش مشتعل بود پا به فرار گذاشت... در حال فرار ماموران چند تیر به طرف او شلیک کردند که به وی اصابت نکرد و بالاخره در ۲۰۰ قدمی زندان دستگیر شد... تمام لباس و قسمتی از بدن و موهای سر و ابروی وی به کلی سوخته بود. ساعت ۱۰ صبح امروز به بیمارستان ارتش منتقل شد... خبرنگاران شنیدند که موقع انتقال می گوید: آخ از زندگی سیرم. کریم پور در بیمارستان شماره يك ارتش در اتاق مجاور دکتر فاطمی بستری شد. پزشکان می گویند حال عمومی کریم پور رضایت بخش نیست.» و يك روز بعد از بستری شدن کریم پور در بیمارستان ارتش، خبر فوت او در روزنامه ها به چاپ رسید.

(۱۸)

روزنامه اطلاعات شماره ۸۳۳۶ در صفحه اول می نویسد: «دیشب کریم پور شیرازی از پادگان قصر تصمیم به فرار گرفت. ولی موفق نشد. وی می خواست سرباز محافظ خود را آتش بزند. ولی چون موفق نشد. خود را آتش زد.» اطلاعات که ادامه این خبر را در صفحه دهم خود پیگیری کرده بود خبر داد که پیکر سوخته کریم پور جهت مداوا به بیمارستان شماره يك ارتش برده شده است. (۱۹)

روزنامه اطلاعات شماره ۸۳۳۷ در صفحه اول و چهارم خود و کیهان شماره ۳۲۳۶ در صفحات اول و هشتم خود ضمن درج خبر مفصل عیادت سرتیپ دکتر ایادی و دکتر نجف زاده جراح بیمارستان از او و تلاش برای بهبودی اش، نوشتند که به دلیل سوختگی شدید بدن او که شبیه به يك تکه گوشت بریان (کیهان ص ۸) شده بوده تلاش ها نتیجه نداد و در ساعات ۴ و نیم بعدازظهر دیروز (۲۴ اسفند) آخرین لحظات زندگی را سپری کرد و در حالی که تیمسار سرتیپ آزموده- دادستان ارتش- تیمسار سرتیپ دکتر نجف زاده - تیمسار سرتیپ دکتر ایادی - تیمسار سرتیپ خدیو و دکتر میرحقانی - از پزشکی قانونی- بر بالین او بودند، بدرود حیات گفت. دکتر میرحقانی جواز دفن را به نام امیرمختار کریم پور شیرازی صادر کرد. جنازه دیشب به مسجد بیمارستان انتقال داده شد و ساعت ۴ صبح امروز (سه شنبه، ۲۵ اسفند) به وسیله آمبولانس ارتش برای خاک سپاری به گورستان مسگرآباد برده شد. روزنامه اطلاعات در انتهای همین گزارش، خبر از وصیت او برای صرف اموالش برای امور خیریه داد و در جملاتی کوتاه از اشکالاتی که در دفن جنازه توسط مسئولین دفن و اعضای محله مسگرآباد رخ داده بوده خبر داد و نوشت که ساعت ۹ و نیم صبح امروز، با حضور کلانتری محل جنازه به خاک سپرده شد. (۲۰)

فردای آن شب، از افراد بیرون زندان کسی ندانست که آن شب، در زندان لشکر دوزرهی چه گذشته است. تنها همین را فهمیدند که روزنامه های تهران خبر از آتش گرفتن کریم پور شیرازی دادند. کریمپور تا دم مرگ از وفاداران مصدق و نهضت ملی او بود و در همان روزهای نزدیک به کودتای بیست و هشت مرداد در روزنامه اش به رفیقان نیمه راه مصدق که او را تنها گذاشتند این شعر را نوشت:

دلم به پاکی دامان غنچه می سوزد / که بلبلان همه مستند و باغبان تنهاست.

کریم پور شیرازی در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در دفتر «شورش» در خیابان اِکباتان نشسته بود که به او خبردادند شعبان جعفری (شعبان بی مخ) برای آتش زدن دفتر «شورش» با او باش همراهش به آن سو پورش آورده است. کریمپور بام به بام از محل دفتر «شورش» دور شد و در خیابان «چراغ برق» از بام فرود آمد و سوار اتوبوس شد و به سمت شمیران حرکت کرد و خود را به محل امنی رساند. مدتی در قم با لباس طلبگی و با نام مستعار «آشیخ علی» در یک مقبره خانوادگی پنهانی زندگی کرد و سپس به تهران بازگشت.

کریمپور شیرازی پس از کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ و برقراری حکومت نظامی، زندگی مخفی خود را آغاز کرد ولی چون با سازمان و یا حزبی که بتواند او را حفظ کند و احیانا در صورت لزوم به خارج از کشور منتقل کند، رابطه ای نداشت، این بود که نتوانست بیش از ۲ یا ۳ ماه خود را از دید و چنگال ماموران فرمانداری نظامی حفظ کند و در مهر ماه سال ۱۳۳۲ ماموران توانستند مخفیگاهش را کشف و او را دستگیر کنند.

فرمانداری نظامی تهران در روز ۸ شهریور ۳۲ در اعلامیه یی از مردم تهران خواسته بود ۷ تن از یاران دکتر مصدق را که مخفیانه زندگی می کردند به این فرمانداری معرفی کنند. از جمله آنها «دکتر حسین فاطمی (وزیر سابق امور خارجه)... خلیل ملکی (رهبر گروه سیاسی نیروی سوم)... و کریم پور شیرازی (مدیر روزنامه «شورش»» بودند.

عاقبت در ۲۶ مهرماه ۱۳۳۲ دژخیمان محل اختفای او را یافتند و در زندان لشکر دو زرهی در سیاهچالش انداختند. کریمپور در مدت اسارت شکنجه بسیار دید، تمام بدنش را با سیگار سوزاندند. سیخ داغ بر بدنش کشیدند، و تهدید و تطمیعش کردند شاید توبه نامه ای از او بگیرند، ولی او زیر بار نرفت و همچنان به مصدق و نهضت ملی وفادار ماند.

هیچکس ادعای رژیم را در باره خودکشی کریمپور و اینکه او خودش را آتش زده است باور نکرد و قساوت و بیرحمی رژیم از این جنایت چندش آور موجب دلسوزی بیشتر مردم شد.

و بالاخره در ۱۹ بهمن همان سال « دادستان، مزدور ارتش برای او تقاضای اعدام کرد. اما هنوز «دادگاه» کریم پور به اتمام نرسیده بود که این شورشگر بی قرار را در پای مزدوران بیگانه به آتش کشیدند و به حیات پر افتخارش پایان دادند. جان باختن مظلومانه کریم پور نه تنها همچون سندی رسواگر بر پرونده سیاه خودکامگان دست نشانده امپریالیسم رقم خورد، بلکه داغ ننگ و نفرت ابدی را بر پیشانی تمام دشمنان «قلم» و فروشندگان «قلم» نشانده (۲۱)

کریمپور شیرازی با انتشار روزنامه شورش، درست است که محبوبیت فراوانی بین مردم و مخالفان دربار به دست آورد، اما از آنطرف نیز درباریان و طرفداران آنها را که چند روزنامه نویس هم در میانشان بود، به شدت ناراحت می کرد. آنها برایش خط و نشان می کشیدند و منتظر روزی بودند که بتوانند تلافی بکنند. این موقعیت مساعد در ماه های بعد از کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد به دست آنها افتاد.

محمدعلی سفری می نویسد: خبر دستگیری کریمپور شیرازی، شامل يك عکس بود که کریمپور را در لباس زمستانی، با ریشی انبوه که حاصل چند ماه در بدری و زندگی مخفی او بود چاپ شد، متن خبر نیز يك مشت توهین و هتاکي به روانشاد کریمپور و تقدیر و تشویق از ماموران و جلادان فرمانداری نظامی بود که بالاخره موفق شده بودند این "عضو خطرناک ضد شاه" را دستگیر کنند. (۲۲)

میراشرافی که دشمن دیرینه کریمپور بود چنین نوشت: «دیشب کریم پور شیرازی درحالی که عمامه به سر و لباده به تن داشت، دستگیر شد». او «در تجریش مخفی بود». (۲۳)

او را در پادگان لشکر ۲ زرهی در همان زندانی که دکتر شایگان و مهندس رضوی، از یاران و همراهان دکتر مصدق زندانی بودند؛ زندانی کردند. در برابر نوشتن ندامتنامه و محکوم کردن اقدامات دکتر مصدق به او و عده آزادی دادند. در پاسخشان گفت:
همین بس است ز آزادگی نشانه ما
که زیر بار فلک هم نرفت شانه ما

در نیمه شب ۲۳ اسفند ۳۲، اجیرشدگان دولت کودتا او را به آتش کشیدند. نوشته اند در همان حال که آتش سراسر وجودش را در خود کشیده بود فریاد می زد: «زنده باد دکتر محمد مصدق، پیشوای نهضت ملی ایران! پیروز باد مبارزه قهرمانانه ملت ایران! مرگ بر دیکتاتوری و دستگاه فاسد پهلوی!» (۲۴)

در اسفند ماه ۱۳۵۷ روزنامه کیهان با چاپ مقاله ای ادعای کریمپور شیرازی را از شاه منتشر کرد که همراه شده با تصویری از امیرمختار بعد از سوختن و جان دادن در آتش دیکتاتوری پهلوی بود.

شاید برای نسل حاضر آگاهی از آنچه که به عنوان نمونه از مطبوعات و سرگذشت مطبوعاتیان در عصرهای مختلف و مندرجات مطبوعات- اعم از چپ و راست، موافق و مخالف- در زمان دکتر محمد مصدق ارائه شد، تعجب آور باشد، اما این واقعیتی ست مستند و شرم آور که به منظور جلوگیری از پیروزی ملت ایران در گسستن زنجیر اسارت بیگانه تدارک می شد. سرانجام این دسیسه ها به نتیجه رسید و نه تنها در ایران بلکه در کشورهای دیگری که زیر یوغ استعمار انگلیس و آمریکا بودند پایان می داد از مسیر خود خارج کردند. گشتار کریمپور شیرازی، صوراسرافیل ها، میرزاده عشقی ها، فرخی یزدی ها و ... مقدمه بود برای سرکوب و کنترل شهروندان در شکل و ظاهری متفاوت با گذشته و البته با شدت و قدرتی بیشتر. مرگ روزنامه نگاران و تیرباران دکتر فاطمی ها نوید و آهنگ خوشی برای مردم نداشت؛ زیرا مدتی پس از مستقر شدن دولت کودتا سازمان ننگین ساواک تاسیس می شود و به همراه «محرملی خان» مسئول اداره سانسور به شناسایی نویسندگان و کنترل مطبوعاتیان آزاد اندیش پرداختند و در شکنجه مخالفان حکومت، روشنفکران و نویسندگان مطبوعات، ابایی نمی کردند.

بدین سان، کریمپور شیرازی همان گونه که در شورش می نوشت؛ بین مرگ شرافتمندانه و زندگی ننگین، مرگ شرافتمندانه را پذیرفت و خاندان پهلوی با اراده ملت ایران از اریکه قدرت به زیر آمدند و از کشور بیرون رانده شدند.

با احترام به آنها که با آزادی در راه آزادی جان باختند.

فریبا مرزبان

لندن

فوریه ۲۰۱۲

Face book: <http://www.facebook.com/pages/Gozide/193439254027279?ref=hl>

تحقیق و گردآوری از منابع زیر صورت گرفته ست:

قلم و سیاست، دوره چهارجلدی، محمدعلی سفری
رقص آتش بر پیکر یک روزنامه نگار، کیهان ۲۳ اسفند ۱۳۵۷
زندگی و مبارزات کریمپور شیرازی، علی اکبر درویشیان

کیهان ۲۴ اسفند ۱۳۳۲

اطلاعات ۲۴ اسفند ۱۳۳۲

مصاحبه هما سرشار، آمریکا- با شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ

اگر مرگ داد است بیداد چیست؟ شفیعی کدکنی

خاطرات حسین مکی، انتشارات علمی

وبلاگ محمدرضا بیگلری

وبلاک فانوس

پی نویس :

۱- سید مهدی میراشرافی در اواخر دوران رضا خان میرپنج افسر ارتش بود. سیاستمدار و کارخانه دار در دوران پهلوی، نماینده مجلس و مدیر روزی نامه دست راستی تندرو "آتش" بود که در کودتای ۲۸ مرداد نیز نقش داشت. روزنامه او به ویژه در جریان بحران آذربایجان و فرقه دموکرات پیشه وری، شدیدترین حملات را به آنان و توده ای ها میکرد. او بشدت ضد کمونیست بود و در عوض رابطه خوبی با مجمع مسلمانان مجاهد وابسته به شمس قنات آبادی داشت. میراشرافی از نخستین روزی که دکتر مصدق به نخست وزیر رسید، از او انتقاد کرده و بر این باور بود که جای او در مجلس است، نه در دولت. او در سال ۱۳۳۰ در زمان دکتر مصدق، در انتخابات مجلس هفدهم از شهر مشکین شهر نامزد شد و چون رای نیاورده بود در روزنامه اش مصدق را مستحق اعدام دانست و گفت: «ریختن خون این دشمن آزادی مشروع و مباح اعلام می گردد». (آتش ۹ تیر ۱۳۳۲) میراشرافی همچنین پس از رای نیاوردن در تصدی سمت کارپردازای مجلس نارضایتی خود را با توده ای خواندن دولت دکتر مصدق اعلام کرد و او را لایق دارالمجانین دانست (اطلاعات ۱۸ تیر ۱۳۳۲). بعدها عضو مجلس سنا و حزب رستاخیز بود و در بعد از بهمن ۱۳۵۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان او به همراه کیوان پسرش محکوم به اعدام شدند.

۲- عباس شاهنده سردبیر مجله فرمان و نماینده مجلس بود. در کتاب سوم مطبوعات عصر پهلوی به استناد اسناد ساواک، نامه های محرمانه زیادی منتشر شده است که از سوی سازمان امنیت (ساواک) به عباس شاهنده نوشته شده بوده اند و در آنها موضوعاتی سیاسی- اجتماعی را ذکر کرده اند و خواستار بوده اند که ایشان آنها را در مطبوعات پیش ببرد.

۳- محمدعلی کشاورز صدر حقوق دان و نویسنده، در محلات به دنیا آمد پس از اتمام تحصیلات وارد دادگستری و شغل قضاوت شد. وی در دوره های پانزدهم و شانزدهم نماینده خرم آباد در مجلس شورای ملی بود و از اواخر ۱۳۲۹ به همکاری با دکتر مصدق پرداخت و از زمره ی یازده نماینده ای بود که طرح ماده ی واحده ی ملی کردن نفت را به مجلس پیشنهاد کردند. او همچنین مدتی استانداری تهران و گیلان و اصفهان را به عهده داشت. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اصفهان مورد تعرض عده ای قرار گرفت. چون جانش در خطر بود مدتی در اختفا می زیست، سرانجام دستگیر شد. مدتی در زندان بود و پس از آزادی به شغل وکالت پرداخت و در جبهه ملی هم فعالیت می کرد. در کار وکالت با هدایت الله متین دفتری نوه ی دختری دکتر مصدق همکاری داشت و چون هم فکر بودند و فعالیت سیاسی می کردند مورد تعقیب قرار گرفت و مدتی در بازداشت بسر برد. کشاورز صدر در ۲۵ تیر ماه ۱۳۵۳ در تهران در اثر عارضه قلبی درگذشت و از خود تالیفاتی بر جای گذاشت.

۴- جمال امامی نماینده مجلس، سفیر و دو دهه در امور سیاسی ایران دخالت داشته است در مجلس. و در این مدت همراه جریان مرتبط با انگلیس بود و ملاقات هایش با اشرف پهلوی جایگاه امامی را ارتقا بخشید. ایستادگی در برابر حزب توده و پیشه وری شهرت او را دو چندان کرد. در اوج جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و مبارزات ضد استعماری مردم ایران علیه انگلیس، وی از در مخالفت با ملی شدن نفت درآمد. وقتی سفارت انگلیس در ماه

های مبارزه با ملی شدن صنعت نفت توطئه می کرد کارمندان این سفارت موفق شدند جمعیتی ۱۶ نفره را به رهبری جمال امامی بر علیه مصدق تشکیل دهند. او با دولت دکتر مصدق که می خواست دست بیگانگان را از کشور کوتاه کند بسیار مخالفت می کرد. وی در یکی از نطق هایش در این مورد می گوید: «جناب آقای دکتر مصدق یک چیزهایی هست که بالاخره در این مملکت و در این مجلس باید روشن بشود. خودتان می فرمایید که آمریکایی ها نمی توانند آن کمکی باید بکنند به ما بکنند و انگلیسی ها نمی گذارند که آن ها با ما راه بیایند آخر پس چه کنیم؟ اگر می خواهید آمریکا و بلوک غرب را ول بکنیم و یک راست برویم، سراغ بلوک شرق؛ رک و راست به ما بگویید. امروز آقا این بازی ها خطرناک ست این کارها با آتش بازی کردن ست.» بعد از دهه ۴۰ که نفوذ انگلستان در ایران کم شد از موقعیت های سیاسی او کاسته شد و کم کم از دایره تصمیم گیری در کشور به بیرون رانده شد. او سرانجام و در حالی که کس و کاری نداشت و دخترش هم با او ترک رابطه کرده بود، در بیمارستانی در شهر پاریس در گذشت.

۵- سید مهدی پیراسته فرزند حاجی معتمد در سال ۱۲۹۸ در اراک متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشگاه تهران شد و در رشته حقوق قضایی فارغ التحصیل شد. وی خدمات دولتی را از دادگستری شروع کرد و مشاغلی مانند دادیاری و بازپرسی اراک، دادستان ساوه، رئیس شعبه دادگاه بخش در تهران داشت. مدتی مستشار استیناف و زمانی رئیس کل دادگاههای بخش تهران بود. در سال ۱۳۲۶ به دادستانی تهران منصوب شد. در همین زمان پرونده ترور محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز زیر نظر او مراحل قضایی خود را طی می کرد. وی مدتی نیز مدیر روزنامه مرد ایران بود. در دوره شانزدهم به نمایندگی از مردم ساوه وارد مجلس شورای ملی شد. او از جمله نمایندگان اقلیت مخالف دولت مصدق بود به طوری که در جلسه ۲۱۲ مورخ ۱۹ آذر ۱۳۳۰ گفت: «در حکومت دکتر مصدق امنیت نیست، آیین نامه در این مملکت رعایت نشده، قانون رعایت نشده، آزادی رعایت نشده، حقوق بشری رعایت نشده و ...». پس از آنکه لطفی وزیر دادگستری دولت ملی مصدق پیراسته را به همراه تعدادی از قضات بدنام تصفیه نمود، پیراسته نیز در اقدامی تلافی جویانه در حمله به خانه لطفی شرکت کرد و وی را با مشت و لگد و چوب و چماق مجروح نمود. پس از کودتای ۲۸ مرداد مجدداً از حوزه انتخابیه ساوه و زرنده به نمایندگی دوره ۱۸ مجلس شورای ملی انتخاب گردید. به ترتیب معاون وزیر کشور، استاندار فارس، استاندار خوزستان و در دولت اسد الله علم به سمت وزیر کشور منصوب شد و در سیاست طرفدار انگلیس بود.

۶- یک منبع مطلع امروز اظهار نظر می کرد که از عصر دیروز عبدالصاحب صفائی وکیل ساری برای اخلال در جلسه علنی مجلس فردا، به همراهی پیراسته و چند نفر از همفکران خود مشغول اقداماتی شده و بنفع کمپانی فعالیت می کردند، باید دانست که عبدالصاحب از کثیف ترین وکلای است که چند دوره مجلس ایران بخود دیده و شاید تنها کسی باشد که مستقیماً از راه جاسوسی در رکن دوم ستاد رزم آرا بمرتبه نمایندگی پارلمان ارتقاء پیدا کرده است.

۷- روزنامه باختر امروز شماره ۴۷۸، ۲۳ اسفند ۱۳۳۲. دکتر حسین فاطمی قبل از تیرباران به دست عمال پهلوی با ضربات کارد مضروب شد. زنده یاد فاطمی، مدیر باختر امروز بود که به خاطر مواضعی سیاسی که داشت و تحلیل هایی که در روزنامه در دوره نخست وزیری دکتر مصدق، منتشر می کرد ارگان رسمی دولت شناخته می شد.

۸- ابوالقاسم انجوی شیرازی، مدیر روزنامه "آتشبار" که به رگبار معروف بود. در بعد از کودتای ننگین ۳۲ به خارک تبعید شد و از شر و چشم های شرارت بار شهوتران اشرف پهلوی در امان ماند.

۹- محمد مسعود صاحب روزنامه مرد امروز که بدست عمال پهلوی بقتل رسید.

۱۰- شماره ۳۷، ۹ دی ماه ۱۳۳۰

- ۱۱- قلم و سیاست، محمدعلی سفری
- ۱۲- کریمپور هنگام مرگ ۳۲ سال داشت که آقای کدکنی به اشتباه ۳۵ سال نوشته اند
- ۱۳- شفیعی کدکنی: اگر مرگ داد است بیداد چیست؟
- ۱۴- کتاب این سه زن، مسعود بهنود
- ۱۵- در مصاحبه با هما سرشار، آمریکا- شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ در ۲۸ مرداد ماه ۲۰۰۶ درگذشت.
- ۱۶- خاطرات حسین مکی، ص ۴۱۹، انتشارات علمی
- ۱۷- قلم و سیاست، دوره چهار جلدی، محمدعلی سفری
- ۱۸- کیهان ۲۴ اسفند ۳۲ ۱۳
- ۱۹- اطلاعات ۲۴ اسفند ۳۲ ۱۳
- ۲۰- کیهان و اطلاعات، روز سه شنبه، ۲۵ اسفند
- ۲۱- شیدا مصدق، وبلاگ شخصی
- ۲۲- قلم و سیاست، محمدعلی سفری
- ۲۳- «آتش»، شماره ۱۳۵۴، ۲۷ مهر ۱۳۳۲
- ۲۴- «زندگی و مبارزات کریمپور شیرازی» ص ۳۳، علی اکبر درویشیان